

## ارسطو؛ خودگرا یا دیگرگرا؟

علی اکبر تیموری فریدنی<sup>۱</sup>

اسماعیل بیوکافی<sup>۲</sup>

### چکیده

یکی از مسائل مورد اختلاف میان ارسطو شناسان نسبت نظام اخلاقی ارسطو با دو نظریه خودگرایی و دیگرگرایی اخلاقی است که موجب شکل‌گیری دو خوانش متضاد از نظریه اخلاقی وی گردیده است. براین اساس، برخی ارسطو را خودگرا و برخی دیگری وی را دیگرگرا دانسته‌اند.

داوری نهایی درباره این دو خوانش منوط به تمایز میان دو نوع برداشت از نظریه‌های خودگرایی و دیگرگرایی است: برداشت ناظر به تحقق بیرونی این دو نظریه و برداشت کاملاً انتزاعی (فلسفی) از آنها. بر مبنای برداشت نخست، امکان تحلیل نظام اخلاقی ارسطو در قالب خودگرایی یا دیگرگرایی از اساس منتفی است، زیرا خودگرایان و دیگرگرایان خیر اخلاقی را مترادف با سود یا لذت می‌دانند نه فضیلت. علاوه بر این، این دو نظریه رویکردی کاملاً صوری به اخلاق هنجاری دارند و هیچ داوری پیشینی درباره مفاهیم اخلاقی را بر نمی‌تابند؛ در حالی که ارسطو تصویری کاملاً پیشینی از این مفاهیم دارد و فهرستی مفصل از آنها را به مخاطبان خود ارائه می‌دهد.

اما بر مبنای برداشت دوم، با توجه به این‌که می‌توان عنصر فضیلت را همچون سود و لذت به عنوان مبنای ارزش‌داوری درباره افعال انسان‌ها در نظر گرفت، بستر اولیه برای تحلیل نظام اخلاقی ارسطو از منظر خودگرایی و دیگرگرایی فراهم می‌شود، هرچند در این صورت هم رویکرد منش‌محور ارسطو در اخلاق در مقابل رویکرد فعل‌محور دو نظریه مذکور، امکان تحلیل نظام اخلاقی ارسطو از منظر خودگرایی و دیگرگرایی را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد.

### کلیدواژه‌ها

ارسطو، خودگرایی، دیگرگرایی، دوستی

۱- دانشجوی دکتری اخلاق، دانشگاه معارف اسلامی

۲- کارشناسی ارشد فلسفه اخلاق، دانشگاه قم

## طرح مسأله

یکی از مسائلی که برخی ارسطو‌شناسان به تحلیل و بررسی آن پرداختند، «خودگرا» یا «دیگرگرا» بودن ارسطو است. بر این اساس، دو خوانش از نظام اخلاقی ارسطو شکل گرفته است که یکی ارسطو را خودگرا و دیگری وی را دیگرگرا می‌داند. در این نوشتار، ابتدا به معرفی این دو خوانش و گزارش محض مهم‌ترین استدلال‌های هر کدام پرداخته، سپس به صورت مبنایی آنها را نقد نموده و نشان خواهیم داد که به دلیل تفاوت بنیادین نظام اخلاقی ارسطو با خودگرایی و دیگرگرای هیچ یک از این دو خوانش نمی‌تواند نظام اخلاقی ارسطو را به درستی توضیح دهد. اما پیش از پرداختن به دو خوانش مذکور، ابتدا لازم است که تصویر دقیقی از خودگرایی و دیگرگرای داشته باشیم.

### ۱. نگاهی به تعاریف و اقسام خودگرایی و دیگرگرای

وجه مشترک خودگرایی و دیگرگرای آن است که هر دو ارزش یک فعل را دایرمدار نفع و سود آن می‌دانند. در عین حال، در خودگرایی نفع‌رسانی به خود ملاک ارزشمندی فعل بوده و در دیگرگرایی نفع‌رسانی به دیگران (به جز فاعل فعل) معیار ارزشگذاری افعال دانسته شده است. بنابراین چالش میان خودگرایی و دیگرگرایی در پاسخ به این سؤال است که آیا نفع را باید به خود رساند یا دیگران؟ در این جاست که مسیر خودگرایی و دیگرگرایی از یکدیگر جدا می‌شود (Ayn rand, 1961: 40)

#### ۱.۱) خود گرایی<sup>۱</sup>

خودگرایی در دوره مدرن و با نظرات تامس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸)<sup>۲</sup> و برنارد مندویل (۱۷۳۳-۱۶۷۰)<sup>۳</sup> عرضه و پایه‌های منطقی آن تحکیم شد (رک: سی. بکر، لارنس، ۱۳۷۸: ۱۳۳).<sup>۴</sup> خودگرایی اخلاقی، نظریه‌ای غایت‌گرا و پیامدگرا در حوزه اخلاق هنجاری است و به بررسی پیامد اعمال و نتایج آنها می‌پردازد. آنچه خودگرایی را از دیگر مکاتب اخلاقی متمایز می‌کند جایگاه و اهمیتی است که برای «خود» قائل است. بر مبنای خودگرایی هر انسانی باید در پی افزایش نفع خودش باشد و هیچ کس نباید منافع خود را فدای دیگران کند. خودگرا معتقد است فرد هیچ وظیفه‌ای در قبال دیگران ندارد و نفع رساندن به دیگران تنها زمانی موجه است که باعث افزایش نفع فاعل شود (John K. Roth, 2005: 424).

ایده خودگرایی در سه سطح روان‌شناختی<sup>۵</sup>، اخلاقی<sup>۱</sup> و عقلانی<sup>۲</sup> مطرح شده است.

1 . egoism

2 . Thomas Hobbes

3 . Bernard De Mandeville.

۴. البته در دوره باستان نیز افرادی چون اپیکور به خودگرایی توصیف شده‌اند (رک: فرانکنا، ۱۳۸۹، ص ۴۷).

5. Psychological egoism

خودگرایی روان‌شناختی دیدگاهی است که معتقد است انسان تنها زمانی به انجام فعلی اقدام می‌کند که منافع حقیقی یا قابل درک خود را ارتقاء بخشد. بر مبنای خودگرایی/اخلاقی فاعل تنها متعهد به افزایش نفع خود است، لذا شرط لازم و کافی برای اخلاقی بودن یک فعل آن که موجب افزایش نفع فاعل گردد (Russ Shafer-Landau, 2003: 194). خودگرایی عقلانی نیز تئوری‌ای دربارهٔ به کارگیری عقل در انجام افعال است. از منظر خودگرایی عقلانی انجام یک فعل تنها در صورتی موجه است که آن فعل در منافع، رفاه یا سعادت فرد سهیم بوده و وی را در رسیدن به این موارد یاری کند (David O. Brink 1989: 67). به این ترتیب شرط لازم و کافی برای این که فعلی عقلانی باشد آن است که فعل مورد نظر باعث افزایش نفع فاعل شود (Robert Shaver, 2010, egoism, Stanford Encyclopedia of Philosophy). لازم به ذکر است که اعتقاد به خودگرایی عقلانی لزوماً به معنای نادیده گرفتن منافع دیگران نیست، بلکه می‌توان اعمالی که متضمن سود دیگران است را بر اساس خودگرایی عقلانی توجیه کرد. به عبارت دیگر، خودگرایی عقلانی به منافع بلند مدت فرد که ممکن است متضمن نفع-رسانی به دیگران نیز باشد، توجه دارد و برخلاف خودگرایی اخلاقی تنها لذات آنی را در نظر نمی‌گیرد (See: Shaver, 2009: 64-65).

در میان این سه نوع خودگرایی نظرگاه ارسطو تنها از منظر خودگرایی اخلاقی سنجیده خواهد شد

## ۱.۲ دیگرگرایی<sup>۳</sup>

دیگرگرایی توسط افرادی چون آدام اسمیت<sup>۴</sup> (۱۷۹۰-۱۷۲۳) و آگوست کنت<sup>۵</sup> (۱۸۵۷-۱۷۹۸) در قامت یک نظریه اخلاقی ظهور و بروز کرد. از منظر دیگرگرایی، برخلاف خودگرایی، آثار مترتب بر یک عمل نه به فاعل آن، بلکه باید به دیگران برسد (Ayn Rand, 1961: 40)، لذا براساس ایده دیگرگرایی همواره باید نفع دیگران را مقدم بر نفع خود کنیم. قید مهمی که باید به این تعریف اضافه شود آن است که تقدم نفع دیگران همواره باید به خاطر خود آنها باشد؛ بنابراین، «نیت» نقش تعیین‌کننده‌ای در ماهیت فعل [اخلاقی] دارد (See: Lawrence C. Becker and Charlotte B. Becker, V 1, 2001: 50).

دیگرگرایی نیز دارای تقسیمات سه‌گانه‌ای مشابه با خودگرایی است (دیگرگرایی روان-شناختی، دیگرگرایی اخلاقی و دیگرگرایی عقلانی) که در اینجا تنها دیگرگرایی اخلاقی محل

- 
1. Ethical egoism
  2. Rational egoism
  3. Altruism
  4. Adam Smith
  5. Auguste Conte.

بحث و مذاقه قرار خواهد گرفت.

حال که کرانه‌های مفهومی خودگرایی و دیگرگرایی تا حدی روشن شد می‌توان به تشریح دو خوانش خودگرایانه و دیگرگرایانه از نظام اخلاقی ارسطو پرداخت.

## ۲. تقریر خودگرایانه و ادله آن

در میان کسانی که از تقریر خودگرایانه درباره ارسطو دفاع می‌کنند برخی همچون جولیا آناس<sup>۱</sup> (۱۹۴۶-) که خودگرایی روان‌شناختی را برای ارسطو ثابت می‌کنند آسان‌تر به خودگرایی او در اخلاق رأی می‌دهند (Annas, 1977: 539)، اما از آنجا که یک خودگرای اخلاقی لزوماً خودگرای روان‌شناختی نیست، از بیان دلایلی که بر خودگرایی روان‌شناختی ارسطو متمرکز شده اجتناب نموده و تنها به بیان اهم استدلال‌هایی که درصدد اثبات خودگرایی اخلاقی ارسطو، به صورت مستقیم، برآمده‌اند می‌پردازیم.

### ۱.۲ فعل موجه

بازخوانی آنچه که ارسطو راجع به سعادت گفته نشان می‌دهد که آنچه مطلوب همگان و نصب العین افراد در انجام افعال‌شان می‌باشد، دست‌یابی به سعادت است؛ به نحوی که همه اشخاص در تمام افعال‌شان رسیدن به سعادت را در سر می‌پروراند:

غایتی وجود دارد که ما آن را برای خودش و همه چیز دیگر را برای آن می‌خواهیم ... آن غایت خیر عالی (سعادت) و بهترین است (ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۳).

ارسطو در جای دیگری از *اخلاق نیکوماخوس* بر این نکته تأکید می‌کند که همه انسان‌ها باید به دنبال تحصیل شرافت و زیبایی خویش باشند:

اگر همه آدمیان در طلب زیبایی و شرافت می‌کوشیدند و همه نیروی خویش را در راه به جا آوردن اعمال شریف صرف می‌کردند، همه چیز چنان بود که باید باشد. ... انسان بافضیلت باید خودش را دوست بدارد ... از میان اعمال شریف، شریف‌ترین آنان را برای خود برگزیند (ارسطو، ۱۳۷۸: ۳۵۴-۳۵۳).

از کنار هم گذاشتن دو قطعه فوق می‌توان نتیجه گرفت که از نظر ارسطو هر فعلی باید در راستای دست‌یابی به سعادت فاعل انجام شود؛ عبارت «همه چیز دیگر را برای آن می‌خواهیم» شامل اعمالی که برای دیگران صورت می‌گیرد نیز می‌شود و این بدان معناست که همه آدمیان از رهگذر همه افعالی که از آنها صادر می‌شود باید در جستجوی نیک‌بختی خود باشند (Hughes, 2001: 174).

### خودخواهی مذموم و خودخواهی ممدوح از منظر ارسطو

کسانی که برای اثبات خودگرا بودن ارسطو به استدلال فوق توسل بسته‌اند، خود را در برابر اشکالی یافته‌اند که در نگاه نخست استدلال آنان را زیر سؤال می‌برد. این اشکال مربوط به تمایزی است که ارسطو میان خودخواهی مذموم و خودخواهی ممدوح در دست‌یابی به فضائل و سعادت قائل است. ارسطو در فصل هشتم اخلاق نیکوماخوس دو نوع خودخواهی را از یکدیگر جدا می‌کند: خودخواهی مذموم و خودخواهی ممدوح. وی معنای شایان‌نکوهش از خودخواهی را درباره کسانی صادق می‌داند که از ثروت، افتخار و لذات جسمانی بزرگ‌ترین سهم را به خود اختصاص می‌دهند. از نظر ارسطو این نوع خودخواهی منجر به نزاع و خصومت می‌شود (رک: ارسطو، ۱۳۷۸: ۳۵۲). وی در مقابل این نوع از خودخواهی، نوع ممدوحی از خودخواهی را مطرح می‌کند که براساس آن شخص همواره آنچه را زیبا و شریف است برای خود می‌خواهد و دغدغه آن دارد که خویشتن‌دارانه و مطابق همه فضایل عمل کند (همان: ۳۵۲).

اما افرادی که ارسطو را خودگرا می‌دانند در برابر اشکال فوق بر این نکته تصریح می‌کنند که آنچه ارسطو درباره خیرهای خارجی بیان داشته، نشان‌دهنده عدم وفاداری وی به تمایزی است که میان خودخواهی مذموم و ممدوح قائل شده است. در توضیح استدلال ایشان لازم به ذکر است که ارسطو هر چند خیر اعلی را سعادت می‌داند، اما نیل به سعادت را بدون در اختیار داشتن خیرهای خارجی ناممکن می‌انگارد. خیرها از نظر ارسطو سه گونه‌اند:

۱. خیرهای خارجی، همچون ثروت و قدرت؛

۲. خیرهای بدنی، همچون صحت و تندرستی؛

۳. خیرهای مربوط به نفس، همچون تأمل و تعقل.

وی معتقد است که نیل به سعادت بدون همراه داشتن خیرهای خارجی ممکن نبوده و انجام عمل نیکو بدون در اختیار داشتن مواردی چون ثروت و قدرت سیاسی و دوستان امکان‌پذیر نیست (همان، ۳۷).

به عقیده صاحب‌نظران مذکور مجموع آنچه که ارسطو درباره سعادت و ارتباط آن با خیرهای خارجی بیان داشته، می‌تواند نشان‌دهنده گرایش وی به خودگرایی باشد، زیرا از دیدگاه ارسطو خیرهای خارجی لازمه رسیدن به سعادت بوده و در این مسیر همواره باید همراه ما باشند؛ از سوی دیگر، از آنجا که خودخواهی در کسب سعادت امری مطلوب است، این خودخواهی منجر به خودخواهی در خیرهای خارجی هم می‌شود. به عبارت دیگر، توصیه به خودخواهی در سعادت، چیزی جز توصیه به خودخواهی در لوازم آن که ثروت و قدرت است، نخواهد بود. به این ترتیب، ارسطو ناخودآگاه به خودخواهی مذموم مشروعیت می‌بخشد و عملاً در جرگه خودگرایان قرار

می‌گیرد (Hughes, 2001: 177).

## ۲.۲ دوستی از نظر ارسطو

استدلال دوّمی که برای اثبات خودگرایی ارسطو بیان شده مبتنی بر نظریه دوستی ارسطو است. برای تبیین استدلال فوق لازم است تا فشرده‌ای از آنچه ارسطو درباره به دوستی نگاشته در اینجا بیان کنیم. ارسطو سه نوع دوستی را در کتاب اخلاق نیکوماخوس ترسیم می‌کند: دوستی لذت‌طلبان؛ دوستی سودجویان و دوستی نیکان. در دوستی لذت‌طلبان آدمیان یکدیگر را تنها به خاطر کسب لذت دوست دارند. در دوستی سودجویان نیز فرد تنها به انگیزه خاطر سودی که از دوستی با دیگران به دست می‌آورد، اقدام به برقراری رابطه دوستانه می‌کند. اما در دوستی نوع سوم، هر چند ره‌آورد دوستی سود و لذت نیز هست، اما غایت دوستی هیچ یک این دو نخواهد بود. از نظر ارسطو این نوع دوستی، دوستی واقعی و حقیقی است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۲۹۶). ارسطو در ادامه کتاب هشتم و کتاب نهم بر این نکته تأکید می‌کند که نیکی کردن به دوست از سوی فرد فضیلت‌مند مقدمه دست‌یابی او به سعادت می‌باشد و بدین وسیله تقریری خودگرایانه از دوستی ارائه می‌کند:

کسی که با نیکی‌های بزرگ‌تر بر دوست سبقت می‌جوید نمی‌تواند دوستش را سرزنش کند، زیرا از این طریق به آنچه می‌خواهد، یعنی نیکی، دست می‌یابد (ارسطو، ۱۳۷۸: ۳۲۴).

آنچه از تأمل در این عبارت به روشنی فهمیده می‌شود آن است که نیکان تنها به خاطر کسب فضائل به دوستان‌شان نیکی می‌کنند و هر چه در این مسیر کوشاتر باشند زودتر به غایت نهایی و حیات نیک‌بختانه خود نائل می‌گردند. این بدان معناست که حتی نیکان نیز دوستی را تنها به خاطر دوست و فارغ از فواید و ثمرات آن برای خود نمی‌خواهند.

ارسطو در بخش دیگری از اخلاق نیکوماخوس با طرح مسأله «دوستی خویشتن» اذعان می‌دارد که آدمی بهترین دوست خود است و به این وسیله گام مهم دیگری به سوی خودگرایی برمی‌دارد. پرسشی که فصل هشتم کتاب اخلاق نیکوماخوس با آن آغاز می‌شود چنین است: انسان باید خود را بیشتر دوست بدارد یا دیگری را؟ وی پاسخ این پرسش را این‌گونه می‌دهد که چون آدمی بهترین دوست خویش است، لذا باید خود را بیشتر از دیگران دوست بدارد (همان، ۳۵۱).

بر این اساس، برخی صاحب‌نظران معتقدند که دقت در آراء ارسطو درباره انواع دوستی و خودخواهی، نشان می‌دهد که او بر تقدم «خود» بر «دیگری» به عنوان رکن خودگرایی رأی داده است (koehn, 2001: 3).

۱. به نظر می‌رسد که در استدلال فوق میان خودخواهی و خودگرایی خلط شده است. خودخواهی اساساً مقوله‌ای روان‌شناختی است و لزوماً به خودگرایی اخلاقی منجر نمی‌شود، لذا با این استدلال که ارسطو بر خودخواهی صحه گذاشته نمی‌توان خودگرایی اخلاقی او را ثابت کرد.

۲. چنانکه قبلاً اشاره شد، نقد و بررسی پایانی ما را از ارزیابی استدلال‌های مطرح شده بی‌نیاز می‌کند.

## ۱. تقریر دیگرگرایانه و ادله آن

علی‌رغم آنچه که در بخش قبل مطرح شد عده‌ای دیگر در جستجوی رگه‌های دیگرگرایی در اخلاق ارسطو هستند. شاخص‌ترین فرد در میان این اشخاص را باید ریچارد کرات<sup>۱</sup> دانست. کرات در کتاب *ارسطو، در باب نیکی/انسان*<sup>۲</sup> دو دلیل برای اثبات دیگرگرا بودن ارسطو ذکر می‌کند که در ادامه به بیان این دلایل می‌پردازیم. البته دلیل دیگری نیز از سوی طرفداران خوانش دوم مطرح شده که در پایان این بخش و به عنوان دلیل سوم ذکر خواهد شد.

### ۱.۳ (دلیل اول کرات: سعادت جامعه، هدف غایی اخلاق ارسطو)

کرات در دلیل نخستی که برای اثبات دیگرگرایی ارسطو ارائه می‌دهد، ابتدا به تحلیل و تبیین انواع خودگرایی می‌پردازد. از نظر وی سه نوع خودگرایی را می‌توان از یکدیگر تفکیک کرد: خودگرایی محض<sup>۳</sup>، خودگرایی افراطی<sup>۴</sup> و خودگرایی معتدل<sup>۵</sup>. وی معتقد است که در «خودگرایی محض» منافع شخصی تنها ملاک کار خوب است، لذا انتخاب هر فعل چنانچه نفع فاعل را در پی داشته باشد اخلاقی است (Kraut, 1989: 78). اما بنابر دیدگاه خودگرای افراطی منافع افراد متعارض بوده و هنگام تعارض هر کس باید تلاش کند، فارغ از پیامدهای فعل برای دیگران، نفع خود را افزایش دهد. همچنین، خودگرای معتدل معتقد است که منافع افراد تعارضی با یکدیگر ندارند و هر کس باید تلاش نفع خویش را افزایش دهد. (Ibid, 81)

ایده مشترک این سه نوع خودگرایی آن است که هدف نهایی هر کس باید افزایش نفع خودش باشد. اما تفاوت میان خودگرایی محض با دو نوع اخیر آن است که خودگرایی محض هرگونه کمک به دیگران را نفی می‌کند، ولی در دو نوع دیگر از خودگرایی کمک به دیگران نفی نمی‌شود. یکی دیگر از تفاوت‌های مهم میان خودگرایی محض و دو قسم دیگر خودگرایی آن است که خودگرایی محض هرگونه نیت مستقل در کمک به دیگران را نفی می‌کند و معتقد است نیت اصلی کمک به دیگران نیتی مستقل نیست، بلکه وابسته به نیت دیگری است که همان نفع فاعل است. اما دو قسم اخیر خودگرایی نیت مستقل در نفع رساندن به دیگران را نفی نمی‌کنند، بلکه طرفداران آنها معتقدند فاعل می‌تواند دو نیت مستقل داشته باشد؛ یکی کمک به دیگران و دیگری نفع خود (See: kraut, 1989: 80). از نظر کرات خصوصیت خودگرایی را نمی‌توان در اخلاق ارسطو یافت، چرا که آنچه ارسطو به آن معتقد است نفع و نیک‌بختی کل عالم است نه

لذا از نقد استدلال‌ها صرف نظر می‌کنیم.

1. Recharad Kraut
14. Aristotle on the Human Good
3. pure egoism
4. combative egoism
5. benign egoism

نیک‌بختی فرد، ارسطو می‌گوید اگر می‌خواهیم عالم پر از سعادت شود و بدی و شرارت از جهان ما رخت ببندد، باید هر کس در پی سعادت خود باشد تا به خیر و سعادت عالم برسیم. لذا نفع افراد اصلاً در اندیشه ارسطو جا ندارد، بلکه نیک‌بختی همگان مهم است و این چیزی غیر از دیگرگرایی نیست (Ibid, 1989: 82).

بر این اساس، کرات معتقد است که هدف و نیت نهایی در اخلاق ارسطو سعادت جامعه است و هرچند ارسطو بر این امر تأکید می‌کند که نیت هر کس در پس اعمالش باید رسیدن به سعادت خویش باشد، اما این نیت همان نیت وابسته است و نیت مستقل و اصلی سعادت و نیک‌بختی کل جامعه است.

### ۲.۳) دلیل دوم کرات: دوستی از منظر ارسطو

کرات علاوه بر استناد به روح کلی حاکم بر فلسفه ارسطو جهت اثبات دیگرگرا بودن وی، به دیدگاه او درباره دوستی استناد می‌کند. به نظر وی آنچه در باب خودگرایی اخلاقی ارسطو مطرح شده با برخی دیدگاه‌های اودریاب دوستی در تعارض است؛ مثلاً ارسطو به صراحت می‌گوید: دوست کسی را می‌نامیم که نیکی را، یا آنچه را نیک نماید، برای شخص دوست به جا می‌آورد یا برای او آرزو می‌کند (ارسطو، ۱۳۷۸: ۳۴۰).

خودگرایی محض خدمت به دوستان را به عنوان ابزاری جهت رسیدن به منافع خود در نظر می‌گیرد، لذا انفاق و از خودگذشتگی او هیچ‌گاه به عنوان «انجام کار به خاطر دوست» تلقی نمی‌شود؛ این در حالی است که ارسطو معتقد است که دوست «آنچه خوب است برای شخص دوست به جا می‌آورد». در این عبارت به هیچ وجه توجّهی به سود و زیان فاعل نشده، بلکه نگاه او، هنگام صدور فعل، تنها متوجّه دوست است. پس این عبارت را می‌توان به منزله تأییدی بر تقریر دیگرگرایانه از ارسطو تلقی کرد (kraut, 1989: 137).

### ۳.۳) دلیل سوم: غایت درونی

دلیل سوم قائلین به دیگرگرایی در اخلاق ارسطو مربوط به غایت درونی است. چنان‌که می‌دانیم غایت‌انگاری از محورهای بنیادین تفکر اخلاقی ارسطو است. غایت حیات بشری رسیدن به سعادت است که ارسطو آن را حیات متأمّله یا تعقل می‌داند. عقلانیت در دو نوع فعالیت بروز می‌کند: یکی فعالیت‌های عملی که در آن از دستورات عقل اطاعت می‌کنیم و دیگری، فعالیت‌های فکری که با تعقل به دست می‌آید. فعالیت‌های عملی را فضائل اخلاقی و فعالیت‌های فکری را فضائل عقلانی می‌نامند. برای رسیدن به سعادت نیازمند هر دو قسم فضائل هستیم، لذا فضائل وسیله‌ای برای رسیدن به سعادت و خیر نهایی انسان است. بدون در اختیار داشتن فضائل، از حرکت به سوی سعادت باز می‌مانیم (شهریاری، ۱۳۸۸: ۷۳ - ۷۹).

رابطه میان وسیله و غایت را به دو گونه می‌توان تصوّر کرد: (۱) غایت بیرونی؛ (۲) غایت



درونی.

گرچه دو اصطلاح بیرونی و درونی را از راس وام گرفته‌ایم (راس، ۱۳۷۷: ۱۹۶)، اما آن را با بیان مک‌ایتتایر<sup>۱</sup>، که کامل‌تر به نظر می‌رسد، توضیح می‌دهیم:

۱. غایت بیرونی غایتی ورای وسیله است. در این موارد، وسیله همچون مقدمه‌ای برای ایجاد غایت (ذی‌المقدمه) می‌باشد؛ مثل لشکرکشی که مقدمه‌ای برای رسیدن به پیروزی است.
۲. غایت درونی به این معناست که وسیله، جزئی از غایت است، نه این‌که چیزی بیرون و مابین با آن باشد و به عبارت دیگر رابطه غایت و وسیله همچون رابطه کل با اجزاء است (ر.ک: مک‌ایتتایر، ۱۳۹۰: ۲۵۷).

در بحث حاضر هم گفته شده فضائل چیزی بیرون از سعادت نیست. سعادت یعنی حیات کامل به بهترین وجه که فضائل، بخش ضروری و محوری چنین حیاتی هستند. شخصی که اعمال فضیلت‌مندانه انجام می‌دهد، سعادت‌مندانه زندگی می‌کند. به نظر مک‌ایتتایر سعادت نزد ارسطو مؤلفات و اجزاء متعددی دارد، لذا سعادت حقیقی با تلفیق این دو امر (فضائل عقلانی و فضائل اخلاقی) به دست می‌آید (Mac Intyre, 1988: 143).

با توجه به توضیحاتی که درباره غایت درونی و بیرونی ارائه شد، اکنون می‌توان به بیان استدلال سوم به نفع دیگرگرایی ارسطو پرداخت. گام‌های اولیه این استدلال شبیه استدلال دوم کرات است، اما در ادامه شکلی متفاوت می‌یابد. استدلال‌کننده از عبارت «انجام کار به خاطر دوست» در کنار «غایت هر کاری سعادت فاعل است»، دیگرگرایی را این‌گونه نتیجه می‌گیرد که اگر هر کاری را به خاطر سعادت انجام می‌دهیم و سعادت چیزی است که آن را به خاطر خودش می‌خواهیم، باید به دوست به خاطر خودش خدمت کنیم چرا که «انجام کار به خاطر دوست» فی‌نفسه سعادت و حیات نیک‌بختانه است. به عبارت دیگر، اگر بگوییم به دوست خدمت می‌کنیم تا به سعادت برسیم، این عبارت به طور قطع با دیگرگرایی همخوانی ندارد، اما اکنون می‌گوییم که به دوست به خاطر خود او خدمت می‌کنیم در عین این‌که این فعل، نقش خود را در به سعادت رسیدن ما ایفاء می‌کند و در یک کلام، وقتی کاری را فقط به خاطر دوست انجام می‌دهیم، در همان زمان به سعادت رسیده‌ایم و این چیزی جز دیگرگرایی نیست (Hughes, 2001: 176).

### نقد و بررسی خوانش‌های دوگانه و نتیجه‌گیری

داوری میان دو خوانش خودگرا و دیگرگرا از نظام اخلاقی ارسطو، مستلزم تحلیل دقیق و جامعی از خودگرایی و دیگرگرایی است. لازم به ذکر است که بررسی این دو نظریه می‌تواند به دو صورت انتزاعی و مبتنی بر تحقق بیرونی آنها صورت پذیرد. از منظر دوم، واقعیت خارجی و

تحقق عینی این دو نظریه مد نظر قرار می‌گیرد و آنچه طرفداران طراز اول این نظریه‌ها بیان داشته‌اند، تحلیل و بررسی می‌شود. اما از منظر انتزاعی، واقعیت تاریخی خودگرایی و دیگرگرایی و رویکردهای طرفداران این دو نظریه مبنای تحلیل قرار نمی‌گیرد، بلکه مدعای این دو به شکلی انتزاعی و فارغ از محدودیت‌های تاریخی آنها تحلیل می‌شود. لازم به ذکر است که تفاوت این دو رویکرد آن است که در تحقق بیرونی این دو هیچ سخنی از فضیلت به میان نیامده و معمولاً خیر را معادل لذت گرفته‌اند (کرات، ریچارد، ۱۳۸۳: ۵۳)، اما در برداشت انتزاعی، این دو نظریه، نظریه‌هایی عام هستند که قابل تطبیق بر سه عنصر سود، لذت و فضیلت می‌باشند؛ به این معنا که در قاعده‌ارائه شده توسط این نظریه‌ها جهت تعیین افعال خوب، می‌توان هر مفهومی، از جمله فضیلت را، به جای «خیر» جای‌گذاری کرد و مفاهیمی چون لذت خصوصیتی ندارند (See: Roth, 2005: 424).

مطالعه واقعیت تاریخی و بیرونی خودگرایی و دیگرگرایی نشان می‌دهد که این دو هیچ قرابتی با اخلاق ارسطویی ندارند و از بنیاد با نظام اخلاقی وی متفاوت و متباین‌اند. تصویری که خودگرایی چون هابز و مندویل از مفهوم و مصادیق خیر دارند یک تصور کاملاً مادی و عمدتاً مرادف لذت<sup>۱</sup> است (رک: سی. بکر، لارنس، ۱۳۷۸: ۱۳۴؛ مک اینتایر، ۱۳۷۷: ۲۹۳ و ۲۹۴). دیگرگرایی هم که واکنشی به خودگرایی است تصویر مشابهی از خیر دارد (Ayn Rand, 1961: 40). اختلاف خودگرایان و دیگرگرایان تنها آن است که خیر باید به چه کسی تعلق گیرد؛ خود یا دیگری؟ این در حالی است که ارسطو به هیچ وجه خیر را معادل سود یا لذت نمی‌داند، بلکه وی دستیابی به خیر را منوط به بهره‌مندی از فضائل و حیات فضیلت‌مندانه می‌داند. به این ترتیب، آنچه در نظام اخلاقی ارسطو جایگاه محوری دارد فضیلت است و لذت و سود (اعم از شخصی یا عمومی) تنها به دلیل نقشی که در کسب فضائل دارند مورد توجه قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، ارزش این دو تابع ارزش ذاتی فضائل است.

از سوی دیگر، رویکرد نظریه‌های مذکور در اخلاق هنجاری رویکردی کاملاً صوری است، از این رو درباره این که رفتارهای اخلاقی چه مواردی هستند، هیچ داوری پیشینی‌ای ندارند. این در حالی است که ارسطو درباره عناوین رفتار اخلاقی تصور کاملاً پیشینی دارد و سیاهه‌ای مفصل از خوبی‌ها و بدی‌های اخلاقی را، فارغ از سود و زیان فرد یا دیگران، معرفی می‌کند که از نظر وی همگی باید به آنها ملتزم باشند (رک: ارسطو، ۱۳۷۸: کتاب دوم، باب هفتم؛ کتاب سوم، باب ششم، هشتم، نهم، دهم و دوازدهم؛ و کتاب‌های چهارم تا ششم).

اخلاق ارسطو به دلیل همین نگاه پیشینی ظرفیت آن را دارد که ارزش‌های دیگرگرایانه‌ای

چون ایثار و فداکاری و نوع دوستی و کمک به دیگران راه، فارغ از سود و زیبایی که برای فرد دارند، توصیه کند، بدون آن که دچار تناقض گرد (رک: کرات، ۱۳۸۳: ۵۵).

به این ترتیب، چنانچه تحقق بیرونی خودگرایی و دیگرگرایی مبنای تحلیل باشد، اساساً فصل مشترکی نمی‌توان یافت تا بر مبنای آن امکان مقایسه نظام اخلاقی ارسطو با این دو نظریه فراهم آید.

اما از آنجا که از این دو نظریه تفسیری کاملاً انتزاعی و غیر تاریخی نیز ارائه شده، ناگزیر باید از این منظر نیز به تحلیل نظام اخلاقی ارسطو پرداخت. در رویکرد انتزاعی، می‌توان با جای‌گذاری «فضیلت» به جای «خیر»، نقطه‌ای مشترک میان خودگرایی و دیگرگرایی با نظام اخلاقی ارسطو یافت که بر این اساس در نگاه نخست امکان تحلیل ارسطو در چارچوب خودگرایی و دیگرگرایی میسر خواهد شد.

اما یکی از ملاحظات که تحلیل نظام اخلاق ارسطو بر اساس دو نظام مذکور را حتی بر مبنای تفسیر انتزاعی غیرممکن می‌سازد، آن است که نظام اخلاقی ارسطو نظامی منش‌محور، و دیگرگرایی و خودگرایی نظام‌هایی فعل‌محور (و مسأله‌محور) هستند. دغدغه ارسطو اساساً تعلیم و تربیت اخلاقی و تمرکز بر رشد فاعل اخلاقی است (پینکافس، ۱۳۸۲: ۹۹ و Rachels, 173, 174: 2003) و از همین رو بسیار طبیعی خواهد بود که فرد در مرکز توجه وی باشد، اما خودگرایان و دیگرگرایان فاقد چنین رویکردی نسبت به فاعل اخلاقی هستند و تنها بر نتایجی که از یک فعل اخلاقی به دست می‌آید توجه دارند (Rachels, 2003: 174).<sup>۱</sup>

با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می‌رسد که امکان تحلیل نظام اخلاقی ارسطو بر مبنای هر دو نظریه خودگرایی و دیگرگرایی از اساس منتفی است و نمی‌توان نظام اخلاقی ارسطو را به یکی از دو نظام اخلاقی مذکور منتسب کرد.

۱. وجهه همت خودگرایی، نه ارائه یک مکانیزم برای رشد و تعالی روحی افراد، بلکه تعیین حدود و ثغور «باید» و «نباید» اخلاقی است و اگر هم پای فاعل اخلاقی در آن به میان آورده می‌شود از جهت نقش خوب‌سازی است که این نظام اخلاقی برای منافع فاعل اخلاقی قائل است. ضمن آن که فاعل اخلاقی مورد نظر خودگرایی، نه یک فاعل شکوفا و رشدیافته، بلکه فردی است که در وضعیت موجودش مورد توجه قرار می‌گیرد. در دیگرگرایی نیز منافع دیگران تا بدانجا اصالت می‌یابد که نقشی محوری در تعریف «باید» اخلاقی ایفاء می‌کند؛ در حالی که از منظر ارسطو نه منافع «خود» در تعریف «باید» اخلاقی، بالاصالة، نقش دارد و نه منافع دیگران، بلکه آنچه در این امر جایگاه محوری دارد نمونه رشدیافته و آرمانی انسان است.

### فهرست منابع:

- ۱- ارسطو، (۱۳۷۸)، *اخلاق نیکوماخوس*، محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو، چاپ اول.
- ۲- پینکافس، ادموند، (۱۳۸۲)، *از مسأله محوری تا فضیلت گرایی*، ترجمه سید حمیدرضا حسینی و مهدی مهدی پور، قم، نشر معارف، چاپ اول.
- ۳- راس، دیوید، (۱۳۷۷)، *ارسطو، مهدی قوام صفری*، تهران، فکر روز، چاپ اول
- ۴- سی. بکر، لارنس، (۱۳۷۸)، *تاریخ فلسفه اخلاق غرب*، قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی (قدس سره)، چاپ اول.
- ۵- شهریاری، حمید، (۱۳۸۸)، *فلسفه اخلاق در تفکر غرب*، تهران، سمت، چاپ اول.
- ۶- کرات، ریچارد، (۱۳۸۳)، *خودگرایی و دگرگرایی در فلسفه اخلاق*، منصور نصیری، مجله معرفت، شماره ۷۸.
- ۷- مک اینتایر، السدیر، (۱۳۹۰)، *در پی فضیلت*، ترجمه حمید شهریاری و محمدعلی شمالی، تهران، سمت، چاپ اول.
- 8- Annas, Julia, (1977) , *Plato and Aristotle on friendship and Altruism* ,oxford University , Mind, New series, Vol 86 , No 344 , p 532 -554 .
- 9- Ayn Rand , (1961), *The Virtue Of selfiness* ,New York, penguin Group.
- 10- Brink O. David, (1989), *Moral realism and the foundations of ethics* , New York , Cambridge University Press.
- 11- Hughes, Gerad J ,(2001) , *Aristotle* , *Routledge Philosophy guide book* .
- 12- Koehn , Glen, (2001), *Was Aristotle an egoism?* [www.gkoehn.com](http://www.gkoehn.com).
- 13- Kraut , Richard , (1989) ,*Aristotle on the Human good* , Princeton University prees.
- 14- Lawrence C. Becker and Charlotte B. Becker , (2001), *encyclopedia of Ethics*, Volume I, , Routledge
- 15- Mac Intyre, Alasdair ,(1988) , *Whose Justice? Which Rationality?*, NotreDame prees.
- 16- Rachels, (2003), *The Elements of Moral Philosophy*, McGraw-Hill Companies, New York, 4ed.
- 17- Roth k. John, (2005), *Ethics*, Salem Press , New York.
- 18- Shafer, Russ, (2003), *Moral Realism*, New York, Oxford University Press .
- 19- Shaver Robert,(1999), *Rational egoism* , New York, Cambridge University Press.